

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۱۳  
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۷

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش‌های مهدوی  
سال چهارم، شماره ۱۳، تابستان ۱۳۹۴

## مدیریت امام زمان علیه السلام؛ از نفی تا اثبات

نصرت الله آیتی\*

### چکیده

آیا امام مهدی علیه السلام عالم را مدیریت می‌کند؟ در نوشتار پیش رو این فرضیه تأیید می‌شود که به جز شأن هدایت معنوی که غیبت و حضور امام در آن نقشی ندارد و همیشه برقرار است، سایر شئون امام در عصر غیبت به دلیل پنهان‌زیستی تنزل می‌یابد و در عرصه‌ای محدودتر و با شعاعی کم‌فروغ‌تر توسط فقها انجام می‌پذیرد. بنابراین، مدیریت امام مهدی علیه السلام بر عالم، اثبات‌شدنی نیست. از سوی دیگر، اگر مراد از مدیریت عالم توسط آن حضرت، نقشی باشد که امام از جهت وساطت فیض بر عهده دارد - گرچه مدیریت به این معنا قابل اثبات است - اما مدیریت به این معنا که آن حضرت برای مدیریت حوادث عالم به صورت مطلوب خود اراده‌ای ویژه اعمال می‌کند و خود اسباب و شرایط را برای تحقق آن فراهم می‌نماید و با دخالت مستقیم خود بر اراده‌های انسانی - که چه بسا وجود آن‌ها مانع تحقق رخداد مورد نظر می‌شد - غلبه کند و آن‌ها را به سمت و سوی مورد نظر خود جهت دهد، قابل اثبات نیست.

### واژگان کلیدی

امام مهدی، مدیریت امام زمان علیه السلام، شئون امام، واسطه فیض.

\* استادیار و عضو هیئت علمی مرکز تخصصی آینده روشن (پژوهشکده مهدویت) قم (ayati110@yahoo.com).

## مقدمه

سیاست‌زدگی همچنان که مانع فهم درست بسیاری از مقولات اجتماعی و فرهنگی است، مانع تلقی درست از مفاهیم دینی نیز هست. از همین رو هنگامی که مفهومی دینی در فضای سیاست زده شده به کار می‌رود، سایه منافع حزبی بر آن سنگینی می‌کند و حب و بغض‌های ناشی از تمایلات حزبی، افراد جامعه و بلکه گاه حتی اندیشمندان را نیز از فهم درست آن مفهوم بازمی‌دارد. در چنین فضایی حتی آنان که تفسیری درست و مستند به منابع دینی ارائه می‌دهند نیز در انظار دیگران، به جانبداری از یک جناح متهم می‌شوند. از این رو شاید یکی از راه‌های چیره شدن بر مشکل، ارائه تحلیل به هنگام فرونشستن غبار سیاست‌زدگی و فروخوابیدن التهابات ناشی از تمایلات حزبی باشد.

مفهوم مدیریت امام زمان بر عالم، از جمله این مفاهیم بود که سال‌ها پیش در مقطعی کوتاه در ادبیات سیاسی، حضوری پررنگ داشت و از آن تفاسیر مختلفی ارائه شد؛ تفاسیری که گاه بیش از آن که مبتنی بر مبانی دینی باشد، از انگیزه‌های سیاسی سرچشمه می‌گرفت و حتی آن تفاسیری که می‌کوشید مبتنی بر مبانی دینی باشد با انگ سیاست‌زدگی از گردونه خارج می‌شد.

آن چه پیش رو دارید، تأملی در مفهوم و چیستی مدیریت امام زمان علیه السلام در عصر غیبت است که در همان سال‌ها به رشته تحریر درآمد؛ اما انتشار آن به عمد به تأخیر افتاد، بلکه با فاصله گرفتن از التهابات سیاسی آن دوران با نگاهی منصفانه بدان نگریسته شود.

## مدیریت امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت

ادعای مدیریت رخدادهای عالم توسط امام مهدی علیه السلام اظهار نظر درباره یکی از معارف دینی است و به صورت طبیعی برای راستی‌آزمایی چنین ادعایی، راهی جز عرضه آن بر مبانی دینی وجود ندارد؛ در حالی که از مبانی و پیش‌فرض‌های این ادعا تبیینی روشن صورت نگرفته و حدود و ثغور آن به روشنی بیان نشده است. این ابهام در مبانی و شفاف نبودن ابعاد و جوانب مسئله می‌تواند زمینه‌ساز طرح ادعاهای بی‌اساس و انتساب امور غیرواقعی به امام زمان علیه السلام شود. از این رو ضروری است درباره میزان صحت و سقم این ادعا و دعاوی امثال آن بر اساس مبانی و معیارهای دینی تحقیق جامعی صورت پذیرد.

این پرسش که آیا امام مهدی در عصر غیبت رخدادهای عالم را مدیریت می‌کند یا خیر،

ریشه در این پرسش اساسی تر دارد که آن حضرت در دوران غیبت چه می کند و اقدامات و فعالیت های آن حضرت در این دوران چیست؟ حل این پرسش نیز در گرو پاسخ به این پرسش ریشه ای تر است که مسئولیت ها و تکالیفی که در این دوران بر عهده امام است چیست؟

به نظر می رسد پاسخ پرسش اخیر را باید در بحث از فلسفه امامت جست و جو کرد. اگر بتوانیم بر اساس مبانی عقلی و نقلی به تصویر روشنی از فلسفه امامت دست یابیم و به این پرسش پاسخ دهیم که اساساً امام برای انجام چه مهمی به امامت منصوب شده است و چه تکالیف و مسئولیت هایی از ناحیه امامت متوجه اوست. در پرتو آن اقدامات و فعالیت های امام را نیز می توانیم شناسایی کنیم و در نتیجه می توانیم درباره مدیریت امام مهدی علیه السلام در دوران غیبت قضاوت نماییم؛ چرا که به صورت منطقی وقتی امامت برای اهدافی باشد و مسئولیت هایی از ناحیه امامت بر عهده امام باشد، از آن جا که امام در انجام مسئولیت های برآمده از امامت خود کوتاهی نمی کند و اقدامات او در چارچوب مسئولیت هایی است که بر عهده دارد، در نتیجه می توان از این طریق اقدامات امام را شناسایی کرد. آن چه در ادامه می آید مروری است بر اهداف امامت و مسئولیت های امام که در چند اصل بیان می شود.

## وظایف امام

### اصل اول: وظایف امام در شرایط طبیعی

در این باره که اهداف امامت چیست و امام به صورت طبیعی و در زمانی که شرایط خاص او را به اتخاذ سیاست های ویژه مجبور نکند چه وظایفی بر عهده دارد، میان مذاهب مختلف اسلامی - به رغم اشتراک نظر در پاره ای از مسائل - اختلاف نظر معتنا بهی نیز وجود دارد که تفصیل آن را باید در کتاب های کلامی جست و جو کرد. آن چه در این جا مورد نظر است، تبیین باور مذهب تشیع درباره فلسفه امامت است. با مراجعه به کتاب هایی که متکلمان شیعه در این باره نگاشته اند، می توان به این موارد به عنوان فلسفه امامت دست یافت.

۱. حفظ نظام اجتماعی مسلمانان (حلی، ۱۴۰۵: ۸)؛

۲. برقراری عدالت اجتماعی (همو)؛

۳. انجام تکالیف اجتماعی (همو: ۷)؛

۴. اجرای حدود الهی (همو: ۸)؛

۵. حفظ شریعت (حمصی، بی تا: ج ۲، ۲۶۱)؛

۶. بیان تفصیل شریعت (همو: ۲۵۶).

علامه طباطبایی معتقد است مسئولیت‌های امامت را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

۱. مسئولیت امام در زمامداری و حاکمیت جامعه اسلامی؛

۲. مسئولیت امام در بیان معارف و احکام اسلامی؛

۳. مسئولیت امام در رهبری و ارشاد حیات معنوی انسان‌ها.

سید محمد صدر در این باره چنین می‌نویسد:

طبق آموزه‌های اسلامی وظیفه امام به هنگام ظهور و در صورت فقدان مانع به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱. بر عهده گرفتن ریاست دولت و رهبری امت، بدین معنا که طرح کامل و جامع عدالت اسلامی را در روی زمین اجرا کند و عالی‌ترین مراتب رهبری جامعه را برای انجام این کار به عهده گیرد؛

۲. دعوت اسلامی به معنای داخل کردن جامعه کفر به اسلام یا با جنگ یا با صلح و یا با غیر آن؛

۳. پاسداری از جامعه اسلامی در مقابل جنگ خارجی و دفاع از حریم اسلام با جان و مال؛

۴. نگهداری از جامعه اسلامی در برابر انحراف و شیوع فساد و تباهی در عقیده و رفتار از طریق راهنمایی شایسته و امر به معروف و نهی از منکر و تبلیغ تعالیم اسلام.

انجام وظایف چهارگانه یادشده به طور مطلق در هر مکان و زمانی واجب است و بر امام و امت واجب است که نهایت تلاش خود را برای انجام آن به کار گیرند.

۵. دادرسی درماندگان و مظلومان و مدد رسانی به گرفتاران. این وظیفه‌ای همگانی است و اختصاصی به امام ندارد و هر مسلمانی مأمور به انجام آن است. (صدر، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶)

به نظر می‌رسد آن‌چه سید محمد صدر به عنوان وظیفه پنجم امام بر شمرده است، بدون مسامحه نباشد؛ چرا که مقصود از وظایف امام، آن دسته از وظایفی است که بر عهده امام - از آن جهت که امام است - نهاده شده. بنابراین اگر مقصود از دادرسی درماندگان و مدد رسانی گرفتاران، سطح عالی آن - که از شئون امام مسلمین است - باشد، در این صورت این سخن که این وظیفه، وظیفه همگانی است درست نیست و اگر مقصود، سطح عادی آن است که از دست هر کس به فراخور موقعیت و امکاناتش برمی‌آید، در این صورت، این وظیفه از وظایف امام از آن جهت که امام است نیست؛ بلکه از وظایف امام از این جهت که یک مسلمان است به شمار می‌آید. بنابراین بر شمردن آن از مسئولیت‌های امام درست نیست و به همین دلیل در میان وظایف امام، وظایفی چون نماز گذاردن و روزه گرفتن و... گنجانده نمی‌شود.

به هر تقدیر به نظر می‌رسد جامع‌ترین تعبیر در بیان شئون امام، تعبیر علامه طباطبایی است که با بیانی مختصر و جامع به همه شئون امام اشاره کرده است و آنچه دیگران در این باره گفته‌اند را می‌توان به سه دسته مورد نظر علامه طباطبایی بازگرداند. آن چه گذشت، ضابطه‌ای بود که درباره تمامی پیشوایان معصوم صدق می‌کند و طبیعتاً امام مهدی علیه السلام نیز از آن مستثنی نیست.

### اصل دوم: وظایف امام در شرایط فشار و خفقان

آنچه به عنوان مسئولیت‌های امامت به عنوان اصل اول بیان شد، ناظر به شئون امام، فارغ از شرایط و اقتضائاتی است که ممکن است احیاناً پیش بیاید و انجام همه یا برخی از آن‌ها را از عهده امام ساقط کند. دومین اصل مبتنی بر ضابطه‌ای است که ریشه در آموزه‌های دینی و پیش از آن ریشه در عقل دارد که بر اساس آن تکلیف بما لایطاق قبیح است و آدمی تنها موظف به انجام وظایفی است که انجام آن از عهده او برمی‌آید. بر اساس این ضابطه عهده‌داری مسئولیت‌هایی که پیش از این بر شمرده شد، تنها زمانی بر امام معصوم واجب می‌شود که امکان انجام آن برای امام فراهم باشد و در صورت فقدان شرایط و بسترهای لازم برای هر یک از وظایف یادشده، انجام آن مسئولیت از عهده امام تا زمان فراهم شدن شرایط برداشته خواهد شد.

البته از این نکته نیز نباید غفلت کرد که اولاً ساقط شدن تکالیف یادشده با این‌که امام موظف باشد تمام تلاش خود را به کار گیرد تا این‌که - هرچند در درازمدت - زمینه‌های تحقق شئون امامت را فراهم کند منافاتی ندارد. بنابراین برای مثال، اگر از امام صادق علیه السلام در مقطعی خاص، مسئولیت حاکمیت بر مسلمین به دلیل فقدان شرایط ساقط بود، این به این معنا نبود که آن حضرت نسبت به اقداماتی که - هرچند در درازمدت - ممکن بود به حاکمیت امام بینجامد، وظیفه نداشته باشد و ثانیاً طبق قاعده «المیسور لایترک بالمعسور» تنها آن بخش از تکالیف یادشده از عهده امام ساقط می‌شود که امام بر انجام آن قدرت نداشته باشد؛ به این معنا که اگر شرایط برای انجام سطح عالی یک تکلیف برای امام فراهم نباشد، اما همان تکلیف را بتواند در سطحی نازل‌تر و در گستره‌ای محدودتر به انجام رساند، انجام همان حد از مسئولیت بر امام واجب خواهد بود.

پرسشی که در این جا شکل می‌گیرد این است که با توجه به دومین اصل یادشده، کدام یک از مسئولیت‌های امامت از عهده امامانی که در عصر فشار و خفقان زندگی می‌کردند برداشته

شده بود و انجام کدام یک از مسئولیت‌ها در عصر خفقان برای ائمه میسر بود؟ بر اساس آن چه از علامه طباطبایی نقل شد، امام سه مسئولیت مهم دارد: مسئولیت زمامداری و حاکمیت جامعه اسلامی، مسئولیت بیان معارف و احکام اسلامی و مسئولیت رهبری و ارشاد حیات معنوی انسان‌ها. از میان سه مسئولیت یادشده، مسئولیت هدایت باطنی جنبه ملکوتی دارد و رفتاری ظاهری و مربوط به جنبه مادی امام نیست. از این رو در وسعت یا ضیق بودن و یا حاضر و غایب بودن امام در انجام آن تأثیرگذار نیست. بنابراین امام در هر شرایط و موقعیت، توانایی انجام آن را دارد. از این رو این مسئولیت هرگز از عهده امام برداشته نمی‌شود و امام در هر موقعیتی آن را به انجام می‌رساند.

دومین مسئولیت امام - که حفظ و بیان احکام و معارف اسلامی است - نیز لزوماً مشروط به برخورداری امام از قدرت سیاسی و عهده‌داری حاکمیت ظاهری جامعه اسلامی نیست. از این رو غیر از امام مهدی علیه السلام که به دلیل غیبت وضعیتی متفاوت دارد، سایر امامان معصوم علیهم السلام به رغم فشار و خفقان عصر خود در حد ممکن به انجام آن اقدام می‌کردند. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که انجام این مسئولیت نیز خود منوط به امکان انجام آن یا نبود مصلحت مهم‌تر در ترک آن است. در نتیجه اگر انجام این وظیفه به هر دلیلی میسر نشد یا مصلحتی مهم‌تر همچون رعایت تقیه و امثال آن مقتضی ترک آن بود، باز وجوب انجام آن از عهده امام برداشته خواهد شد.

سومین وظیفه امام، حاکمیت و زمامداری جامعه اسلامی است که طبیعتاً در شرایط خفقان و فشار به دلیل فقدان زمینه‌های لازم امکان آن برای بسیاری از ائمه علیهم السلام فراهم نبود. بنابراین به رغم این که بر اساس اصل نخست زمامداری بر مسلمین از مسئولیت‌های امام است، همه پیشوایان معصوم اقدام به تشکیل حکومت نکردند.

سید محمد صدر معتقد است امامان معصوم علیهم السلام در زمانی که از سوی حاکمان ستمگر تحت فشار و مراقبت شدید بودند، وظیفه‌ای متفاوت از سایر وظایف بر عهده داشتند. وی پس از بیان چهار مسئولیت نخست از پنج مسئولیت پیش‌گفته چنین می‌نویسد:

این وظیفه مخصوص حالتی است که امام نتواند چهار وظیفه گذشته را به انجام رساند؛ مانند وقتی که در جامعه منحرفی زندگی می‌کند که او را کنار گذاشته و تحت نظر دارند و دست او را از انجام فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی کوتاه کرده‌اند؛ چنان که ائمه ما عموماً در چنین حالتی زندگی می‌کردند. پس در چنین شرایطی وظیفه غالبی امام، محافظت از

شیعیان و دوستان خود است و نیز نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن هر چه بهتر تعالیم اسلامی و پیاده کردن احکام اسلامی توسط آنان. بله، اگر امام توانست برای برپایی برخی از تعالیم اسلامی به طور گسترده، راهی پیدا کند و مانعی برای انجام این کار نبود، لازم است به انجام آن اهتمام ورزد و محدوده این عمل از حدود پیروانش فراتر رفته و تمام کشورهای اسلامی را دربر می‌گیرد. (همو: ۴۶)

به نظر می‌رسد آن‌چه آیت‌الله سید محمد صدر به عنوان وظیفه‌ای مستقل از وظایف دیگر و به عنوان وظیفه‌ای ویژه برای دوران خفقان برشمرده، وظیفه‌ای مستقل از وظایف پیشین نیست؛ به این معنا که در شرایطی که امام مقبولیت عام پیدا کرده، موفق به تشکیل حکومت می‌شود، چتر حمایتی او بر سر همه شهروندان گسترده خواهد شد و امام موظف به حمایت مادی و معنوی از همه آحاد جامعه خواهد بود. اما در صورتی که امام در میان اکثریت جامعه مقبولیت نداشته باشد و در نتیجه امکان تشکیل حکومت برایش مهیا نباشد، به صورت طبیعی در میان همان بخش از جامعه که مقبولیت دارد و به تعبیر دیگر به امامت او اعتقاد دارند سخن او نافذ خواهد بود و می‌تواند رسالت خود را به انجام رساند. بنابراین به صورت طبیعی آن مسئولیت ابتدایی (تشکیل حکومت و عهده‌داری شئون جامعه) بر اساس اصل دوم و با توجه به قاعده «المیسور لایترک بالمعسور» به دلیل عدم امکان به مسئولیت عهده‌داری بخشی از جامعه تقلیل می‌یابد و البته روشن است که همچنان که اصل تشکیل حکومت و اداره شئون آن مشروط به امکان است، مدیریت شئون برخی از افراد آن نیز منوط به امکان است؛ همچنان که اگر امام توانست در بخشی دیگر از جامعه که از شیعیان و موالیان ایشان نیستند نقش آفرینی کند، به دلیل اصل اول، انجام آن بر امام واجب خواهد بود.

#### اصل سوم: شرایط ویژه امام مهدی علیه السلام و الزامات آن

آن‌چه گذشت، اصولی مربوط به تمامی امامان معصوم علیهم السلام بودند؛ اما در این میان امام مهدی علیه السلام به دلیل داشتن شرایط ویژه، از وضعیتی خاص برخوردار است. آن‌چه آن حضرت را با سایر امامان معصوم علیهم السلام متفاوت کرده، دو نکته است: اول غیبت ایشان و دوم مسئولیت آن حضرت برای برپایی حکومت عدل جهانی.

سید محمد صدر در این باره چنین می‌نویسد:

اما امام مهدی؛ ایشان برای برپا داشتن دولت حق در روز موعود ذخیره شده است و این از بزرگ‌ترین اهداف الهی است که با آفرینش بشر مرتبط است. و از ضوابط عمومی و از جمله

ضابطه معجزات دانسته‌ایم که اهداف بزرگی الهی بر هر چیزی مقدم است و تحقق آن اهداف بر وجود و عدم هر چیزی متوقف باشد، آن چیز موجود یا معدوم خواهد شد؛ چه از امور تکوینی باشد و چه از امور تشریحی.

حال وقتی به این هدف مهم - که امام مهدی علیه السلام برای آن ذخیره شده - بنگریم، می‌بینیم آن هدف مهم متوقف بر انجام چند امر است؛ مانند وجود و غیبت آن حضرت و معجزه‌ای که متکفل طول عمر ایشان است و معجزه‌ای که گاه باعث پنهان ماندن ایشان برای حفظ جان ایشان از خطرات است؛ چنان‌که از سوی دیگر، اموری هست که تحقق روز موعود متوقف بر نبود آن‌هاست؛ از جمله در زمینه احکام هر گونه حکم شرعی که انجام آن با حفظ و غیبت امام منافات داشته باشد، از عهده آن حضرت ساقط است و انجام آن بر امام واجب نیست؛ ولی احکام شرعی‌ای که با این هدف مهم منافات نداشته باشد - چه احکام شخصی مثل نماز و روزه و چه احکام عمومی مانند امر به معروف و نهی از منکر - دلیلی بر ساقط شدنشان نیست، بلکه انجام آن بر حضرت واجب است؛ زیرا طبق فرض، آن حضرت توانایی انجام آن را دارد و انجام آن با غیبت و هدف ایشان منافات ندارد. (همو: ۴۶-۴۷)

بر این اساس، از میان این مسئولیت‌های پیش‌گفته، وظیفه زمامداری بر مسلمین و ملزومات آن همچون اجرای حدود، مدیریت امور اجتماعی همچون جنگ، گسترش عدالت و... به این دلیل که آن حضرت در پس پرده غیبت به سر می‌برد، ساقط است؛ همچنان که وظیفه بیان معارف و احکام اسلامی به صورت طبیعی آن - که شکلی عمومی و گسترده دارد و شامل عموم مردم می‌شود - نیز به دلیل منافات داشتن با شرایط غیبت از عهده ایشان برداشته شده است. در تکمیل آن چه گذشت، تذکر دو نکته ضروری است:

۱. اگر امام مهدی علیه السلام مأمور به تشکیل حکومت، ظلم‌ستیزی، عدالت‌گستری و... در سطح عالی آن نیست، به این دلیل است که در شرایط غیبت، امکان این امر برایش فراهم نیست و البته غیبت، وضعیتی ناخواسته است که بشر با سوء اختیار خود بر امام مهدی علیه السلام تحمیل کرده است؛ وگرنه خداوند سبحان به مقتضای لطفش امام را به بشر عرضه کرده است و از سوی دیگر، امام مهدی علیه السلام نیز همواره مہیبای پذیرش مسئولیت‌های اجتماعی مربوط به امامت است. اگر با این وجود، آن حضرت از پس پرده غیبت بیرون نیامده و مسئولیت‌های امامت را به صورت کامل بر عهده نمی‌گیرد، به این دلیل است که بشر آماده ظهور نشده است. بنابراین از این که آن حضرت عهده‌دار برخی از وظایف امامت نمی‌شود، اشکالی متوجه آن جناب نیست.



سید مرتضیٰ ضمن اشاره به مطلب پیش‌گفته، در پاسخ این پرسش که اگر با غیبت امام مصلحتی که بر او مترتب است از مکلفان ساقط می‌شود، میان چنین وضعیتی و وضعیتی که در آن اصلاً امامی وجود ندارد، چه تفاوتی هست می‌نویسد:

این چنین نیست که اگر امام غایب شد و به سبب آن، منافع مترتب بر او فوت گردید، غیبت او و نبودش یکسان باشد؛ چرا که اگر امام به دلیل خوفی که از سوی ستمگران متوجه او شده و اجباری که به غیبت و پنهان‌زیستی از جانب آنان ایجاد شده، در این صورت فوت شدن مصلحت از سوی همان ستمگران است و آنان خود مانع بهره‌بردن از امام هستند.<sup>۱</sup> (علم‌الهدی، ۱۴۱۰، ج ۱، ۱۴۴ - ۱۴۵)

۲. مکلف نبودن امام مهدی علیه السلام نسبت به انجام وظایف یادشده به معنای سلب مسئولیت کلی از آن حضرت در این باره نیست؛ چرا که نسبت امام و جامعه‌ای که شرایط را برای ظهور آن حضرت فراهم نکرده، نسبت معلم و شاگردانی است که از درس و مدرسه فراری هستند و امام غایب به سان معلمی است که برای تعلیم به مکانی می‌رود و به دلیل فقدان کلاس یا فراری بودن کودکان از درس و مدرسه و امثال آن، شرایط را برای تعلیم فراهم نمی‌بیند. چنین معلمی اگر واقعاً شور تعلیم و عشق تربیت داشته باشد، در برابر سختی‌ها زانو نمی‌زند و می‌کوشد شرایط را برای تعلیم و تربیت و آشتی دادن کودکان با مدرسه فراهم کند. این طبیعی‌ترین واکنش معلمی دل‌سوز در برابر شرایط پیش آمده است. روشن است که دغدغه امام برای اهداف الهی خود از دغدغه‌های یک معلم دل‌سوز کمتر نیست. بنابراین امام غایب نیز به صورت طبیعی خواهد کوشید شرایط را برای ایجاد فضایی مهیا کند که در آن فضا بتواند شئون امامت - یعنی زمامداری، تعلیم و رهبری معنوی امت - را به صورت تمام اجرا کند. مقصود از فضایی که امام می‌تواند در آن به اهدافش برسد، فضای ظهور و تشکیل حکومت جهانی است. امام در صورتی می‌تواند به همه آرمان‌هایش نایل شود و تمام شئون امامتش فعلیت پیدا کند که ظهور کرده و حکومتی جهانی تشکیل دهد. بنابراین، هدف امام تحقق ظهور و تشکیل حکومت جهانی است و آن حضرت با تمام قوا می‌کوشد بسترهای تحقق این مهم را فراهم آورد. از این رو ساقط شدن برخی از مسئولیت‌های امامت از امام مهدی علیه السلام به معنای عدم وجوب فعلی اقدام به آن

۱. فیقال له: لیس یجب إذا لم یظهر الإمام ففات النفع به أن یکون الحال عند عدم ظهوره كالحال عند عدم عینه، لأنه إذا لم یظهر لإخافة الظالمین لا ولأنهم أحوجوه إلى الغیبة والاستتار كانت الحجة فی فوت المصلحة به علیهم، فکانوا هم المانعین أنفسهم من الانتفاع به ...

وظیفه است و این مسئله با وجوب انجام اقداماتی که حتی در درازمدت موجب فعلیت یافتن تمام شئون امام می‌شود منافاتی ندارد.

#### اصل چهارم: امام مهدی علیه السلام در چهره واقعی یا در چهره شخصیتی ناشناخته

آن چه درباره سقوط تکالیف مربوط به امامت از امام مهدی علیه السلام بیان شد، در فرضی است که آن حضرت بخواهد به عنوان امام مهدی علیه السلام در میان جامعه وظایف امامت را به انجام رساند و روشن است که انجام این امور با غیبت آن حضرت منافات دارد. فرض دیگری که در این باره وجود دارد این است که آن حضرت به صورت ناشناخته و به عنوان یک فرد عادی به فعالیت در جامعه بپردازد. سید محمد صدر در این باره می‌نویسد:

رفتاری که متصور است از امام مهدی علیه السلام صادر شود دو گونه است: رفتاری که از آن حضرت با عنوان حقیقی حضرت صادر می‌شود، به صورتی که و لو پس از تمام شدن آن عمل بتوان آن را به حضرت نسبت داد و رفتاری که از آن حضرت صادر می‌شود، در حالی که مجهول الحقیقه هستند و در جامعه به عنوان یک فرد عادی و با شخصیتی ثانوی و با نامی دیگر و با شغل و مکانی که جلب توجه نمی‌کند زندگی می‌کند، اما اقدام امام با عنوان حقیقی خود به اجرای تکالیف اسلامی پیش‌گفته حالش همان است که گفته شد و توضیح داده شد که ممکن نیست امام مهدی علیه السلام شرعاً مکلف به انجام این تکالیف باشد، مگر اقداماتی که مرتبط با دو قسم اخیر از تکالیف امام باشد - یکم. محافظت از شیعیان و دوستان خود و نیز نظارت بر روابط اجتماعی آنان با سایر مردم و آموختن هرچه بهتر تعالیم اسلامی و پیاده کردن احکام اسلامی توسط آنان؛ دوم. دستگیری از بیچارگان و کمک به درماندگان - و گزارش‌هایی که از ملاقات با آن حضرت در عصر غیبت کبریا وجود دارد، بر آن دلالت دارند؛ چرا که چنین اقداماتی با هدف امام و غیبت ایشان تعارض ندارد. اما شکل دوم رفتار امام مهدی علیه السلام یعنی رفتار امام به عنوان یک فرد عادی جامعه دلیلی بر نفی آن نیست، بلکه می‌توانیم بر وجود آن استدلال کنیم و همین مقدار برای استدلال کافی است که برای آن حضرت امکان انجام چنین رفتارهایی وجود دارد، بدون این‌که با غیبت آن حضرت و مخفی ماندن هویتش منافاتی داشته باشد. بنابراین مانند هر مسلمان دیگر، بر ایشان واجب است که به هر کاری که به مصلحت اسلام است اقدام نمایند و آن حضرت به اطاعت از احکام اسلام سزاوارتر است. از این رو نمی‌توانیم آن حضرت را تصور کنیم، مگر این‌که در حال انجام یکی از تکالیف پیش‌گفته است؛ مانند هدایت شخص یا جماعتی از کفر به اسلام یا از انحراف به راستی یا از ظلم به عدالت و یا قرار دادن موانعی در برابر ظلمی که در جامعه علیه اسلام و مسلمین عموماً یا شیعه به صورت خاص وجود دارد و امثال این اقدامات. و نمی‌دانیم حال جامعه اسلامی چه خواهد

شد اگر امام لطفش را دریغ کرده و از اقداماتش دست کشیده بود؟ افزون بر این که پشت سر در هر عمل خیر عام المنفعه‌ای یا سنت اجتماعی نیکویی یا اندیشه اسلامی جدیدی و... احتمال نقش‌آفرینی دستانی را می‌دهیم که از سوی امام مهدی عجله الله تعالی فرجه به حرکت افتاده یا آن حضرت کسی بوده که بذران را در سینه یا رفتار شخص یا جماعتی پاشیده، به صورتی که به اذن پروردگارش در هر زمان به بار می‌نشینند و هیچ دلیلی بر نفی این احتمال نیست. (صدر، ۱۳۸۳: ۴۹ - ۵۰)

بر اساس آنچه گذشت، روشن شد که انجام مسئولیت‌هایی همچون زمامداری جامعه مسلمین و بیان معارف و احکام اسلامی که از شئون امامت است، از آن جا که با غیبت امام مهدی تعارض دارد، از آن حضرت ساقط است؛ اما انجام مسئولیت‌های دینی که انجام آن مستلزم انکشاف هویت امام نباشد بر امام واجب است و امام نسبت به آن اهتمام خواهد داشت.

### تعطیلی وظایف امامت یا تنزل آن

همان‌طور که در سخنان سید محمد صدر به صراحت آمده بود، شرایط خاص دوران غیبت باعث تعطیلی بسیاری از مسئولیت‌های امامت می‌شوند و امام نسبت به بسیاری از این مسئولیت‌ها تکلیفی بر عهده ندارد. به نظر می‌رسد دیدگاه یادشده که به تعطیلی برخی از مسئولیت‌های امامت حکم می‌کند را بتوان با توضیحاتی تکمیل کرد و به دیدگاه تنزل مسئولیت‌ها ارتقا داد. توضیح این‌که شاید بتوان از حدیث معروف پیامبر گرامی اسلام ص که در آن، امام مهدی عجله الله تعالی فرجه به خورشید پشت ابر تشبیه شده است (صدوق، ۱۳۶۳: ۲۵۳)<sup>۱</sup> چنین استنباط کرد که غیبت آن حضرت باعث تعطیلی هیچ‌یک از آثار وجودی ایشان نمی‌شود، همچنان که پنهان شدن خورشید در پس حجاب ابرها، هیچ‌یک از آثار وجودی‌اش را تعطیل نمی‌کند، بلکه همچنان که خورشید در پس ابر، همه آثار و برکات خود را به همراه دارد، اما در سطحی نازل‌تر و شعاعی ضعیف‌تر، غیبت امام نیز هیچ‌یک از آثار وجودی امام را تعطیل نمی‌کند، بلکه آن آثار و برکات در شعاعی ضعیف‌تر و با فروغی کمتر همچنان استمرار دارد. این مطلب همچنان که می‌تواند مستند به روایت پیش‌گفته باشد، می‌تواند مبتنی بر قاعده «المیسور لایترک بالمعسور» باشد که بر اساس آن، امام اگر قادر بر انجام مسئولیت‌های امامت

۱. قال جابر: فقلت له: یا رسول الله فهل یقع لشیعته الانتفاع به فی غیبتہ؟ فقال ص: أی والذی بعثنی بالنبوۃ إنهم یستضیئون بنوره وینتفعون بولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس وإن تجللتها سحاب...

در سطح عالی آن نباشد، مسئولیت انجام حد مقدور از وظایف از ایشان سلب نمی‌شود. بر این اساس شاید بتوان چنین ادعا کرد که در عصر غیبت، سطح نازل اولین مسئولیت امام که حاکمیت و زمامداری امام بود، حاکمیتی است که توسط فقیه انجام می‌پذیرد و فقیه به نیابت امام، مسئولیت حاکمیت ایشان را در سطحی نازل به انجام می‌رساند؛ همچنان که وظیفه دیگر امام - که بیان معارف و احکام اسلامی است - توسط علما انجام می‌پذیرد و علما و فقها ابزارهای امام برای هدایت فکری مردم و مدیریت سیاسی جامعه هستند. امام نیز با ارجاع مردم به فقها برای هدایت فکری و ارجاع به فقیه برای مدیریت سیاسی، سطحی نازل از حاکمیت و هدایت خود را به انجام می‌رساند. به تعبیر دیگر، اگرچه در عصر غیبت، این فقها هستند که مدیریت سیاسی و فکری جامعه را بر عهده دارند، اما در واقع از آن‌جا که فقها به نیابت از امام و به دستور ایشان متصدی این شئون شده‌اند، آن‌ها مجاری تحقق خواسته‌های امام‌اند. البته مقصود از این جمله که فقها مجاری تحقق اراده امام‌اند، این نیست که لزوماً آن‌چه فقها انجام می‌دهند مطابق با خواست امام و معصومانه و بدون خطاست، بلکه مقصود این است که اراده امام بر این تعلق گرفته که در عصر غیبت، فقها بر اساس اجتهاد خود - که البته گاه با خطا همراه است - مدیریت سیاسی و فکری جامعه را بر عهده گیرند. بنابراین خواست امام، عمل معصومانه نبوده است و همین عمل فقیهانه مبتنی بر اجتهاد و مشوب به خطای احتمالی در عصر غیبت مورد تأیید و رضایت امام است و آن حضرت، خواسته‌ای بیش از این ندارد.

وقتی از این پدیده با عنوان سطح نازلی از حاکمیت و رهبری امام یاد می‌کنیم، از یک سو آن را به امام نسبت می‌دهیم و از سوی دیگر، آن را سطحی نازل می‌خوانیم. نسبت دادن این مسئله به امام از این جهت است که این مدیریت سیاسی و رهبری فکری به امر امام و به نیابت آن حضرت است و این مکانیسم توسط امام ارائه شده و فقها مجاری تحقق اراده امام هستند. بنابراین حاکمیت سیاسی و رهبری فکری به امام نسبت داده می‌شود و از آن‌جا که چنین حاکمیت و راهبری فکری مستقیماً از سوی امام انجام نمی‌گیرد و در نتیجه معصومانه نیست، سطحی نازل از حاکمیت، هدایت و راهنمایی معصوم به شمار می‌رود.

در برابر آن‌چه گفته شد، ممکن است این پرسش طرح شود که این سخن که در عصر غیبت هیچ‌یک از شئون امام تعطیل نمی‌شود و امام به تمام مسئولیت‌های خود در سطح نازل‌تری عمل می‌کند و ولایت فقها همان سطح نازل حاکمیت امام است، نمی‌تواند درست باشد؛ چرا

که در بسیاری از برهه‌ها فقها عهده‌دار حاکمیت جامعه نبودند. بنابراین در آن برهه‌ها حتی آن سطح نازل از حاکمیت معصوم نیز وجود نداشته است و در نتیجه، این شأن امام تعطیل شده است. به پرسش یادشده این چنین می‌توان پاسخ داد که مدعا این بود که غیبت باعث تعطیلی هیچ یک از مسئولیت‌های امام نیست و این ادعا با مطلب پیش گفته نقض نمی‌شود؛ زیرا آن چه باعث فقدان این سطح نازل از حاکمیت امام در برهه‌های یاد شده است، غیبت امام نیست؛ بلکه فقدان شرایط دیگر بوده است. توضیح این که همچنان که در عصر حضور، فعلیت یافتن شئون امام رابطه متقابل با عملکرد امت دارد و بدون همراهی مردم حتی در عصر حضور، برخی از شئون امام مانند شأن حاکمیت و زمامداری تعطیل می‌شوند، در عصر غیبت نیز برقراری سطح نازل شئون امام، با خواست مردم رابطه‌ای تنگاتنگ دارد. بنابراین همراهی امت در دوران غیبت نیز شرط تشکیل حکومت است و در صورت فقدان آن، عامل عدم تشکیل حکومت فقدان همین عنصر است. در نتیجه، غیبت به تنهایی و به خودی خود عامل تعطیلی کلی هیچ یک از شئون امام نیست و در دوران غیبت نیز همچون دوران حضور امام در همه ابعاد در سطحی نازل تر پرتوافشانی می‌کند؛ اما همچنان که در عصر حضور، انتفاع مردم از برخی از ابعاد وجودی امام در گرو وجود اراده جمعی از سوی امت بود، در عصر غیبت نیز همین شرط وجود دارد. بنابراین اگر در برهه‌هایی این سطح نازل از زمامداری نیز وجود نداشته، عامل آن، غیبت امام مهدی علیه السلام نبوده است. بنابراین، این فرمایش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله که **مَثَلُ** امام غایب، همچون خورشید پشت ابر است، به کلیت خود همچنان باقی است.

#### ارزیابی ادعای مدیریت عالم توسط امام مهدی علیه السلام

حال نوبت بازگشت به پرسشی است که در آغاز نوشتار مطرح شد که آیا امام مهدی علیه السلام حوادث عالم را مدیریت می‌کند؟ روشن است که بر اساس آن چه گفته شد، اگر مدیریت امام بر رخدادهای عالم را از مصادیق شأن حاکمیت و زمامداری آن حضرت به شمار آورده و آن را به عنوان وظیفه امام بپذیریم، از آن جا که بر اساس مباحث پیش گفته اصل مسئولیت حاکمیت در عصر غیبت به حاکمیت فقیه تنزل یافته و آن حضرت بدون واسطه عهده‌دار این مسئولیت نیست، فروعات آن نیز خودبه‌خود از عهده امام خارج است. از این رو امام در این باره مسئولیتی بر عهده ندارد، مگر اقداماتی که به صورت پراکنده و با هویتی ناشناخته در این باره انجام می‌دهد که وجود چنین اقداماتی نمی‌تواند اثبات کننده موردی خاص باشد و بر اساس آن، نمی‌توان رفتاری خاص را به آن حضرت نسبت داد.

بنابر این کسی که از مدیریت امام بر فلان امر سخن می‌گوید یا مقصودش این است که این کار در نظام ولایت فقیه‌ی که مورد تأیید امام عصر علیه السلام است انجام گرفته و به همین سبب، این کار مورد رضایت امام عصر علیه السلام است؛ یا منظورش این است که این کار واقعاً تحت اشراف حضرت و با اراده مستقیم ایشان انجام پذیرفته است و آن حضرت واقعاً برای تحقق این عمل اراده خاص داشته است و برای تحقق آن، با عنایت خود اسباب و عوامل را فراهم کرده است. بر اساس مطالب پیش‌گفته روشن شد که اگر مقصود، مطلب دوم باشد، به صورت کلی دلیلی بر آن وجود ندارد، مگر در مواردی خاص که از طریق رجال الغیب و عارفان واصل خبری از آن سو برسد. اگر هم مقصود، مطلب نخست باشد، افزون بر این که حاصل آن رضایت امام به آن عمل است و نه مدیریت آن از سوی امام، آن نیز به کلیت قابل دفاع نیست؛ چرا که رضایت امام مهدی علیه السلام به ولایت فقیه نهایت چیزی را که می‌تواند ثابت کند این است که آن‌چه ولی فقیه با اجتهاد خود به آن حکم می‌کند، هرچند در اجتهادش صائب نباشد، مورد تأیید امام است؛ اما این که هر اقدامی که در دولت تحت حاکمیت ولی فقیه انجام می‌شود مورد تأیید امام است و بلکه توسط آن حضرت مدیریت شده است، هیچ دلیلی آن را تأیید نمی‌کند. شاهد این ادعا تذکرات متعدد امیرمؤمنان به کارگزاران خود و گوشزد کردن خبط و خطاهای آنان است. به عنوان نمونه می‌توان به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف - که کارگزار آن حضرت در بصره بود - اشاره کرد (شریف رضی، ۱۳۷۰: ج ۳، ۷۰) که در آن نامه، امام به رفتار عثمان به صورت جدی اعتراض می‌فرماید. بنابر این وقتی نتوان عمل کارگزارانی که توسط معصوم نصب شده‌اند را به صورت مطلق مورد تأیید ایشان دانست، به طریق اولی نمی‌توان فعالیت‌های کارگزاران نظام ولایت فقیه را حاصل مدیریت امام زمان علیه السلام، بلکه مورد تأیید آن حضرت به شمار آورد.

بر مطالب پیش‌گفته باید این نکته را نیز افزود که اساساً در این فرض نمی‌توان از مدیریت عالم سخن گفت؛ بلکه باید مدیریت امام را منحصر در حوزه‌ای دانست که فقیه سرپرستی آن را به عهده دارد.

آن‌چه گفته شد پاسخ به پرسش مورد نظر از منظر مسئولیت‌های امام بود. پرسش یادشده را می‌توان از منظر شأن وساطت فیض امام نیز مورد کاوش قرار داد و محتمل است ادعای مدیریت امور توسط امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت مبتنی بر آموزه وساطت فیض باشد؛ یعنی از آن‌جا که امام، واسطه فیض در عالم هستی است و تمام خیرات از مجرای آن حضرت به

خلایق می‌رسد، بنابراین عالم هستی مسخر اراده آن حضرت است و اراده آن حضرت بر همه کس و همه چیز حکم می‌راند. بنابراین هیچ رخدادی بدون وساطت آن حضرت اتفاق نمی‌افتد و لذا عالم توسط ایشان مدیریت می‌شود.

اگر از این نظر که امام واسطه فیض است به مسئله نگاه کنیم، همه امور را می‌توان به امام نسبت داد؛ اما در این نگاه نسبت دادن امور به امام همچون نسبت دادن امور به خداوند است. وقتی می‌گوییم هستی و انسان و اعمال انسان، همه مخلوق خداوند است، وجود چنین فاعلیتی برای خداوند به معنای نفی فاعلیت انسان نسبت به اعمال ارادی اش و نفی اختیار از او و سلب مسئولیت از فاعل انسانی نیست؛ چرا که به تعبیر فلسفی، فاعلیت انسان نسبت به اعمالش در طول فاعلیت خداوند است و خدای بلندمرتبه، اراده کرده است که آدمی با اختیار خودش رفتار کند. بنابراین هم خداوند خالق اعمال انسان است و هم اعمال، به واقع به انسان نسبت داده می‌شود؛ از این رو انسان پیامدهای آن را نیز می‌بیند. در این نگاه در نسبت دادن عمل به خداوند، بین عمل صالح و غیر صالح تفاوتی نیست و هر دو به یک اندازه به خداوند نسبت داده می‌شوند. بنابراین اگر امام را واسطه فیض بدانیم، همه هستی و از جمله انسان‌ها و رفتار آن‌ها به برکت وجود امام تحقق پیدا می‌کند. در این نگاه نیز انتساب عمل به امام به معنای سلب اختیار از انسان و سلب مسئولیت از پیامدهای مثبت یا منفی یک عمل از او نیست؛ چرا که امام با وساطت خود در فیض جای فاعل را نمی‌گیرد، همچنان که فاعلیت خداوند نسبت به اعمال جای فاعلیت انسان را پر نمی‌کند. بنابراین در این نگاه نماز شب خواندن یک مؤمن به همان اندازه به امام نسبت داده می‌شود که فلان عمل خلاف شرع یک فاسق؛ چرا که وقتی هستی و تمام محتویات آن و از جمله رفتارهای ارادی انسان‌ها از مجرای امام، لباس هستی می‌پوشند و به فیض عینیت یافتن و بودن می‌رسند، دیگر بین اجزای هستی هیچ تفاوتی نیست و تمام اجزا و ابعاد آن به یک شکل به امام نسبت داده می‌شود. بنابراین برای مثال، اگر در جامعه‌ای جنگ رخ دهد یا صلح شکل گیرد، از منظر وساطت در فیض نمی‌توان گفت امام، صلح را اراده کرده است و مدیریت حضرت باعث شکل‌گیری صلح شد؛ چرا که از منظر وساطت در فیض، انتساب هر دو به امام درست است و همچنان که در زمان جنگ اتفاق موجود به امام منتسب بود، در زمان صلح نیز این رخداد را می‌توان به امام نسبت داد.

آیت‌الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد:

استمرار حیات دشمنانشان حرکت دست و پا، بینایی چشم، حتی تیزی و برندگی سلاح آنان - که همگی فیضی الهی است - به برکت اذن تکوینی ائمه و وساطت آن‌ها در فیض است. (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ج ۲، ۲۲۸)

به تعبیر دیگر، در این نگاه، امام برای تحقق یک پدیده، اراده‌ای ویژه ندارد و او برای تحقق یک پدیده و نه پدیده دیگر، گزینش نمی‌کند؛ بلکه اراده او فانی در اراده خداوند است و از آن جا که اراده الهی بر این تعلق گرفته که عالم طبق نظام اسباب و مسببات پیش برود، اراده امام نیز بر همین تعلق می‌گیرد. از این رو او برای اعمال اراده ویژه در این نظام دخل و تصرفی نمی‌کند و جریان امور بر اساس شکل طبیعی خود اداره می‌شود و در حوزه افعال ارادی انسان‌ها نیز روال امور بر اساس اراده انسان‌ها و دیگر اسباب و شرایطی است که به صورت طبیعی وجود دارند و همچنان که به صورت طبیعی اراده خداوند متعال باعث تغییر در اراده انسان‌ها نمی‌شود و او هر آن چه را که انسان‌ها اراده کنند اراده می‌کند، امام نیز در شکل طبیعی آن، اراده کسی را تغییر نمی‌دهد.

آن چه گفته شد، ضابطه کلی در این باره است و نفی کننده موارد استثنایی نیست. بنابراین محتمل است که گاه به دلیل وجود یک سری مصالح، امام برای تحقق یک امر، اراده ویژه نماید و اراده آن حضرت بر اراده انسان‌ها غالب شود و البته تحقق چنین وضعیتی به معنای صحت انتساب عمل یا رخداد خاصی به آن حضرت نیست؛ چرا که از این که دقیقاً در چه واقعه‌ای مصلحت دخالت مستقیم امام وجود داشته، اطلاع نداریم، مگر این که خود آن حضرت بر این دخالت صحه بگذارد و گزارش آن از طریق معتبر از سوی اولیایی که گاه با آن حضرت ملاقات می‌کنند به ما برسد.

حاصل مطالب پیش گفته این خواهد بود که ادعای مدیریت عالم توسط امام زمان علیه السلام اگر به معنای وساطت فیض آن حضرت باشد، پذیرفتنی و بر اساس مبانی دینی اثبات پذیر است؛ اما باید به این مطلب توجه کرد که کسی که از مدیریت امام زمان علیه السلام بر فلان رخداد سخن می‌گوید، اگر مقصودش این باشد که چون که از سویی رخداد مورد نظر یکی از موجودات عالم هستی است و از سوی دیگر، امام زمان واسطه فیض برای هر چیزی است که لباس وجود به تن می‌کند، امام واسطه تحقق این رخداد است، همچنان که اگر رخداد دیگری متفاوت با رخداد مورد نظر اتفاق می‌افتاد، آن نیز به وساطت امام موجود می‌شد. این سخن حقی است؛ اما اگر مقصودش این باشد که آن حضرت برای تحقق رخداد مورد نظر اراده‌ای ویژه اعمال



کرده است و خود، اسباب و شرایط را برای تحقق آن فراهم آورده و با دخالت مستقیم خود بر اراده‌های انسانی که چه بسا وجود آن‌ها مانع تحقق رخداد مورد نظر می‌شد غلبه کرده و آن‌ها را به سمت و سوی مورد نظر خویش جهت داده است چنین چیزی - همچنان که گذشت - با وساطت در فیض متفاوت است و اثبات آن به دلیلی خاص نیاز دارد.

### نتیجه‌گیری

آن چه گذشت را می‌توان در این چند نکته خلاصه کرد که اگر از منظر شئون امامت به مدیریت امام عصر علیه السلام بنگریم، این مدیریت به دلیل پنهان زیستی امام در عصر غیبت تعطیل و در سطح نازل‌تر و در محدوده‌ای که فقیه در آن بسط ید دارد توسط فقیه به عنوان نایب عام آن حضرت انجام می‌پذیرد و اگر از منظر وساطت فیض به این مسئله بنگریم، باز مدیریت امام مهدی علیه السلام به معنای خاص آن اثبات‌شدنی نیست.

## منابع

- جوادى آملی، عبدالله (۱۳۸۱ش)، *ادب فنای مقربان*، قم، نشر اسراء.
- حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۰۵ق)، *الفتن*، کویت، مكتبة الفین.
- حمصی، سدیدالدین (بی تا)، *المنقذ من التقليد*، قاهره، بی نا.
- شریف رضی، محمد بن حسین (۱۳۷۰ش)، *نهج البلاغه*، تحقیق: شیخ محمد عبده، قم، انتشارات دارالذخائر.
- صدر، سیدمحمد (۱۳۸۳ش)، *تاریخ الغیبة الكبرى*، قم، انتشارات ذوی القربی، چاپ دوم.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۶۳ش)، *کمال الدین وتمام النعمة*، قم، مؤسسة النشر الاسلامی.
- علم الهدی، سید مرتضی (۱۴۱۰ق)، *الشافی فی الامامة*، قم، مؤسسه اسماعیلیان.